

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که مرحوم آخوند(قدس سره شریف) در خاتمه بحث اجزاء دو تنبیه مهم را ذکر کرده‌اند که قبل از تعطیلات آن دو تنبیه را بیان کردیم و دو تنبیه دیگر باقی می‌ماند که مربوط به بحث اجزاء است که این هم بحث مهمی است و باید به آن اشاره شود.

تنبیه سوم: عدم فرق بین یک یا دو شخص در عدم اجزاء

یک تنبیه را مرحوم محقق نائینی(قدس سره شریف)(أجود التقريرات، ج 1، ص 302) بیان کرده و فرموده‌اند: اینکه گفتیم: علی القاعده باید حکم به عدم اجزاء کنیم، عبارت ایشان را این است که «الرابع انه لا فرق فيما ذكرناه من كون عدم الاجزاء هو مقتضى القاعدة الأولية بين اختلاف الحجة بالنسبة إلى شخص أو شخصين»، در عدم اجزاء بین اختلاف حجت نسبت به یک شخص یا نسبت به دو شخص فرق نمی‌کند، «كما إذا فرضنا اختلاف المجتهدين في الفتوى»، همان گونه که اگر دو مجتهد در فتوی با یکدیگر مختلف باشند که وقتی قائل به عدم اجزاء می‌شویم، در اینجا هم فرقی نمی‌کند.

به عبارت دیگر تا به حال در بحث اجزاء، بحث از اجزاء و عدم اجزاء نسبت به یک شخص واحد داشتیم و می‌گفتیم که: اگر کسی عملی را بر طبق امر اضطراری انجام داد، بعد از رفع اضطرار آیا این مجزی است یا نه؟ عمل بر طبق امر اضطراری که خود شخص انجام داده، آیا بعداً برای خود این شخص مجزی است یا مجزی نیست؟ همچنین بحث مفصلی کردیم که اگر کسی بر طبق یک حکم و امر ظاهری عملی را انجام داد و بعداً کشف خلاف شد، مثلاً تا به حال نماز جمعه می‌خوانده و بعداً کشف خلاف شد که نماز جمعه واجب نبوده و نماز ظهر در زمان غیبت واجب بوده است، آیا برای خود این شخص این اعمالی که بر طبق امر ظاهری انجام داده مجزی است یا مجزی نیست؟

اما در این تنبیه آنچه را که مرحوم محقق نائینی(ره) مدنظر قرار دادند این است که اگر کسی که اجتهاداً برایش یک حکم ظاهری ثابت است، می‌خواهیم ببینیم که آیا این حکم ظاهری در حق این شخص، برای دیگری هم مجزی است یا مجزی نیست؟ محل بحث و مورد توجه در این تنبیه این مطلب است.

امثله مذکور برای این تنبیه دو کلام مرحوم نائینی(ره)

مرحوم نائینی(ره) در اینجا سه مثال ذکر کرده است؛ مثال اولش این است که «مثلاً إذا كان أحد الشخصين يرى جواز العقد

بالفارسي»، فرض كنيم كه دو مجتهد هستند كه يك مجتهد نظرش اين است كه عقد به صورت فارسي صحيح است و مجتهد ديگر نظرش اين است كه عقد به صورت فارسي صحيح نيست، مي خواهيم ببينيم كه آن مجتهدى كه عقد را به صورت فارسي صحيح مي داند و اين حكم به عنوان يك حكم ظاهري براي او هست، آيا در حق اين شخص مجزي و نافذ هست يا نه؟ يعني مجتهد بگويد كه: اين عمل به اعتقاد خود آن مجتهد كه صحيح است، پس در آن طرف عقد به صورت صحيح واقع مي شود و خودم هم به صورت عربي بخوانم كه صحيح واقع مي شود، آيا مي توانيم در باب اجزاء يك چنين حرفي را بزنيم؟ يعني در باب اجزاء بگويم: هر اجتهادي را كه مجتهدى بيان كرد و هر حكم ظاهري كه در حق ديگران بود، آن حكم در مورد ديگري هم مجزي و نافذ است.

مثال دومي كه زده اند اين است كه اگر مجتهدى عصير عنبى را پاك بداند و مجتهد ديگر نجس بداند، حال اين مجتهدى كه نجس مي داند بگويد: چون آن مجتهد پاك مي داند، در نتيجه معامله طهارت با آن مجتهد كند، يعني به عنوان يك آدم طاهر با او برخورد كند و اگر دست او به عصير عنبى خورده و الان دست به دست او مي گذارد و يا در نماز به او اقتدا كند.

مثال سوم اين است كه فرموده اند: اگر مجتهدى سوره را جزء نماز نداند، اما مجتهد ديگر قائل به جزئيت سوره براي نماز شود، آيا اقتدائي اين مجتهد به مجتهدى كه سوره را جزء نماز نمي داند و به اعتقاد و نظر خودش نماز بدون سوره را صحيح مي داند صحيح است يا نه؟

همين طور نسبت به مقلدين اينها كه اين مثالها در خود مجتهدين بود و نسبت به مقلدين اينها هم همين مسئله مطرح است. البته اين بحث امثله زيادى و فراوانى در ابواب فقه دارد كه به بعضي از آن بعداً اشاره مي كنيم.

بعد مرحوم نائيني(ره) فرموده اند كه: «فالمسألة في جميع ذلك محل إشكال»، نمي توانيم بگويم كه: اگر مجتهدى سوره را جزء نماز نمي داند و مجتهد ديگر آن را جزء نماز مي داند، نظر و حكم ظاهري در حق او براي اين هم مجزي است و مي تواند در نماز به او اقتدا كند و يا در مثال عصير عنبى او را طاهر بداند و يا در مثال عقد، با او كه عقد را به صورت فارسي مي خواند معامله اي انجام بدهد و اينها محل إشكال است.

بعد در دنباله مطلبشان فرموده اند: «لعدم تمامية الإجماع على الاجزاء»، در بعضي از موارد فقه، مثل باب عبادات إجماع بر اجزاء داريم، حال بعداً هم اين بحث را مطرح مي كنيم كه اگر كسي مقلد مجتهدى بوده و مثلاً سي سال است كه بر طبق نظر او نمازش را قصر خوانده است، حال به ديگري رجوع كرده كه مي گويد: تمام اين نمازها بايد به صورت تمام باشد، در اينجا بعضي ادعائي إجماع بر اجزاء كرده اند، اما مرحوم نائيني(ره) إجماع را تمام ندانسته و فرموده: در اين موارد إجماعي نداريم و به همين نحوي كه ذكر شد محل اشكال است. بعد فرموده اند: أشكال اينها در باب طهارت و نجاسات است.

فرمايش مرحوم آقاي خوئي(ره) در اين بحث

مرحوم آقاي خوئي(قدس سره)(محاضرات، ج2، ص285) همين بيان مرحوم نائيني(ره) را به يك عنوان ديگري مطرح كرده كه مرحوم نائيني فرموده اند: آيا حكم ظاهري در حق كسي، براي ديگري هم مجزي است يا مجزي نيست؟ ايشان تعبير به اجزاء را در آنجا برداشته و فرموده اند: بگويم كه: آيا حكم ظاهري در حق يك شخص، براي ديگري هم نافذ است يا نافذ نيست؟

ايشان به جاي تعبير به اجزاء مسئله نفوذ را مطرح كرده اند و همين كاشف از اين است كه شايد به نظر ايشان اصلاً اين بحث ربطى به اجزاء ندارد و اينكه اگر مجتهدى عقد را به صورت فارسي صحيح بداند، اما مجتهد ديگر عقد را به صورت عربي صحيح بداند، اين ربطى به بحث اجزاء ندارد.

در اینجا مثال‌های زیادی وجود دارد، مثلاً از باب مثال عرض می‌کنیم که در باب معاملات، یک طرف مقلد کسی است که این معامله را ربوی می‌داند و دیگری مقلد کسی است که این معامله را ربوی نمی‌داند، در اینجا بحث از اجزاء اصلاً مطرح نیست و اولین اشکالی که به مرحوم محقق نائینی(ره) وارد است همین اشکال است که در اینجا نمی‌توانیم این را به عنوان تنبیهات بحث اجزاء مطرح کنیم که این بحث یک عنوان دیگری دارد.

البته عرض کردیم که مرحوم آقای خوئی(قدس سره) این را به عنوان اشکال به مرحوم نائینی(ره) مطرح نکرده‌اند و همین که ایشان این تعبیر را عوض کرده‌اند، این برای ما روشن می‌شود که در ذهن ایشان هم شاید این اشکال بوده است که اصلاً این بحث ارتباطی به بحث اجزاء ندارد و این یک عنوان دیگری است.

لزوم طرح این بحث به صورت مستقل

متأسفانه جای این بحث در علم اصول خالی است، حال یا در اینجا باید مطرح شود و یا در جای دیگری به صورت مستقل باید مطرح شود و آن این است که در احکام ظاهریه که در حق کسی ثابت است، مثلاً شخصی برای خودش اصاله الطهاره را جاری کرده و یا یقین دارد که این آب پاک است و با آن وضو می‌گیرد و دیگری یقین دارد که این آب نجس است و با آن نمی‌تواند وضو بگیرد، آیا دیگری که می‌داند آن شخص با آب نجس وضو گرفته، می‌تواند به او اقتدا کند یا نه؟

لذا این همان بحثی است که به این عنوان باید مطرح شود که آیا حکم ظاهری که در حق شخصی ثابت است، در مورد دیگری هم نافذ است یا نافذ نیست؟ مثلاً فرض کنید که یک زن و شوهری حج می‌روند و زن یقین دارد که شوهرش با آب نجس وضو گرفته است؟ شوهر می‌گوید که: من یقین دارم که قبلاً وضو داشتم و حال وضو را استصحاب کرده و طواف انجام می‌دهم، پس شوهر به عنوان یک حکم ظاهری طاهر است و طواف انجام داده است، اما زن می‌داند که این طواف باطل بوده است، آیا آن حکم ظاهری در حق شوهر برای این زن هم نافذ است یا نه؟ یعنی این زن باید معامله صحت با او بکند و بگوید: طواف صحیح است، و لذا آثار طواف صحیح بار می‌شود.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) می‌خواهیم ظاهراً نافذ باشد و نمی‌گوییم: واقعاً. پس همین مقدار که ظاهراً نافذ باشد کافی است، یعنی همین مقدار که بگوییم: این زن به حسب ظاهر معامله صحت کند. الآن خیلی از اعمال ما، شاید نود درصد اعمال ما بر حسب ظاهری است، مثلاً جنسی را از کسی می‌خرید و یقین ندارید که مال او هست، با آن معامله حکم ظاهری کرده و می‌گویید: این ید دارد و ید هم اماره است و اماره هم برای شما یقین نمی‌آورد و خیلی از چیزها عنوان ظاهری را دارد و اصلاً بحث نفوذ واقعیش مطرح نیست.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) اشکالی که بر مرحوم نائینی(ره) داریم این است که اصلاً این بحث ربطی به اجزاء ندارد، اینکه اگر شخصی بر طبق رأی اجتهادی خودش و یا تقلیداً از مجتهدی، عملی را انجام دهد که در نظر مجتهد دیگر باطل است، مرحوم نائینی(ره) این را در قالب بحث اجزاء آورده که آیا عمل او «بجزی فی حق الآخر أو لایجزی»؟ عرض ما این است که این مطلب از لایه لای فرمایشات مرحوم آقای خوئی(ره) استفاده می‌شود، ولو اینکه خود ایشان هیچ اشکالی به این ندارد، اما از اینکه عنوان بحث را عنوان دیگری قرار داده است که آیا حکم ظاهری ثابت در حق شخص، در حق دیگران هم نافذ است یا نافذ نیست؟ معلوم می‌شود که ایشان خواسته بگوید: عنوان بحث را نمی‌توانیم اجزاء قرار دهیم.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) اصلاً نزاع در این است که آیا ظاهراً نافذ است یا نه؟ آیا ظاهراً با عمل این شخص معامله صحت

کنیم یا نه؟ عرض کردیم که مثلاً در همین مثال طواف، آیا ظاهراً حکم کنیم به اینکه عمل او صحیح است و یا اینکه چون یقین دارم عمل او باطل است، نمی‌توانم حکم به صحت ظاهریه بکنم، او برای خودش یوم القیامه عذر دارد و خودش اعتقاد داشته به اینکه طهارتش باطل نشده و با استصحاب طهارت طواف کرده و لذا برای او عذر است، اما یقین دارم که برای من عنوان عذرت را ندارد؟ حالا می‌خواهیم این را بحث کنیم.

پذیرش این کبری توسط مرحوم شیخ(ره)

پس چیزی که هست این است که عنوان بحث باید مورد عنایت باشد و ربطی به بحث اجزاء ندارد، بلکه خودش اساساً یک بحث مهم اصولی مفصلی هست و اول کسی که این تعبیر در کلماتش آمده، مرحوم شیخ انصاری(اعلی الله مقامه شریف) در کتاب مکاسب است که در چند جای کتاب این را به عنوان یک کبرای کلی قرار داده‌اند که احکام ظاهریه در مورد شخصی برای دیگران نافذ است، یعنی دیگران هم باید همان معامله‌ای را بکنند که خود آن شخص با آن حکم ظاهری معامله می‌کند. حال آیا این نظریه و این کبری درست است یا درست نیست؟

عرض کردیم که مرحوم شیخ(ره) به عنوان یک کبرای کلی این را بیان کرده و دلیلی هم برای آن اقامه نکرده و تقریباً به عنوان یک قضیه مسلم این را تلقی کرده است.

انکار این کبری توسط مرحوم آقای خوئی(ره) و بعضی تلامذه ایشان

اما متأخرین مثل مرحوم آقای خوئی(ره) و بعضی از تلامذه ایشان شدیداً این را انکار کرده و گفته‌اند: اصلاً یک چنین اصلی نداریم که احکام ظاهریه‌ای که در حق کسی ثابت است، برای دیگران هم نافذ باشد و اصلاً برای این کبری دلیلی نداریم.

بله فرموده‌اند که: در یک موارد خاص، یعنی در باب نکاح و طلاق دلیل داریم. در باب نکاح همین که می‌گوییم: «لکل قوم النکاح»، به این معناست که اگر قومی طبق مذهب و مسلک خودشان نکاحی را انجام دادند صحیح است.

این روایت «لکل قوم النکاح» می‌گوید: با نکاح آنها باید معامله صحت بکنید، یعنی فرض کنید که اگر مردی طبق مذهب خودش، یک مسیحی یا هندو طبق مذهب خودش نکاحی را انجام داده، دیگر نمی‌شود که آن زن در نکاح دیگری قرار بگیرد، بلکه باید با این نکاح معامله صحت کرده و آثار صحت را بر آن بار کنیم.

در باب طلاق هم فرموده‌اند: همینطور است که اگر کسی بر طبق مذهب خودش، زنش را طلاق داد، بر آن هم باید آثار طلاق صحیح بار شود.

در باب نماز هم، در بعضی از مواردی که قاعده لاتعداد جریان دارد، در آنجا هم باز مسئله همین طور است، اگر مجتهدی سوره را جزء نماز نیارد و بدون سوره نماز خواند، اگر مجتهد دیگر که در نماز سوره را واجب و جزء نماز می‌داند، به این مجتهد اقتدا کرد، آیا این اقتدا صحیح است یا نه؟

ایشان فرموده‌اند: در اینجا هم دلیل بر صحتش داریم که این اقتدا صحیح است و دلیلش قاعده لاتعداد است و می‌گوید: این مجتهدی که شک دارد که آیا سوره جزء نماز است یا نه؟ و بعد سوره را در نماز نمی‌آورد، دلیل داریم که «لاتعداد الصلاة إلا من خمس» که اگر بیست سال بعد هم برای آن مجتهد روشن شود که سوره جزء نماز بوده و آوردنش در نماز واجب بوده است، قاعده لاتعداد کمکش کرده و می‌گوید: دیگر نیازی به اعاده ندارید.

این مجتهد نظرش این است که سوره جزء نماز نیست و آمده بیست سال نماز بدون سوره خوانده، بعد از این مدت دلیل پیدا می‌کند بر اینکه سوره جزء نماز است، آیا باید نمازهای بیست سال گذشته‌اش را اعاده کند یا نه؟ البته نباید اعاده کند، به دلیل قاعده لاتعداد که می‌گوید: نیازی به اعاده ندارد و در جای خودش هم گفته‌اند که: قاعده لاتعداد عمل این شخص را واقعاً صحیح قرار داده و نه اینکه ظاهراً صحیح قرار دهد.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ